

سلسله درسی‌هایی درباره حقوق بشر ۱،۲،۳،۴

قسمت اول: مقدمه - حقوق اخلاقی یا قانونی

قسمت دوم: پیش درآمد حقوق بشر (تاریخ کهن)

قسمت سوم: ادوار حقوق بشر و شبهه غربی بودن آن

قسمت چهارم: صدای پای تغییر و پیامبرانش

دبیاجه

1- بدون شک ما مخترع و مبدع مفاهیم حقوق، حقوق بشر، انسان‌گرایی و... نیستیم و ریزه‌خوار سفره‌ای هستیم که از قرن‌ها پیش گسترده شده و هر روز رنگین‌تر و متنوع‌تر گردیده است، اما باید نشان دهیم که بر شانه کدام سنت فکری بالا می‌رویم و چه نسبتی با اندیشه‌ها و اندیشه‌ورزان پیشین داریم .

ما در امتداد سنت شرق هستیم یا سنت غرب. یا سنتی (آمیزه‌ای) از آنها؟ در هر کدام از این سنت‌ها نیز نحله‌های گوناگونی وجود دارند حتی انسان‌محوری در سنت غرب نیز یا بر پایه *utilitarianism* بتنامی و اصالت سودمندی و لذت است و یا بر پایه مکتب حقوق طبیعی و در مکتب حقوق طبیعی نیز یا رویکرد هابزی یا رویکرد لاکی و یا روسویی وجود دارند. در برابر سنت پرتنوع انسان‌محوری نیز سنت مخالفی وجود دارد که آن هم خود مشحون از ملل و نحل است. پس در این رساله با گزارشی از سیر تحول اندیشه‌های حقوقی و حقوق بشری می‌خواهیم ژرفای این بحث و ادبیات غنی و پر بار آن را نشان دهیم و نسبت خویش را با سنت‌های فکری پشتیبان بیابیم. البته این گزارش در حد مرور و چکیده است نه افزون‌تر.

دو دیگر اینکه روش بحث و تقریر ما متفاوت از روش متداول اندیشه‌نگاری است زیرا با رویکرد جامعه‌شناسی معرفت وارد یک حوزه اندیشه‌ای - تاریخی شده‌ایم. جامعه‌شناسی معرفت متکفل رسیدگی به دیالتکتیک عین و ذهن است و نشان می‌دهد که اندیشه‌ها بازتابی از واقعیات عینی و تحولات اجتماعی هستند و در عین حال بر آن تاثیر می‌نهند. از این رو مدل بررسی، این است که در جوف تاریخ قرن ۱۶ تا امروز پا به پای تحولات اجتماعی و سیاسی و علمی و چگونگی تاثیر متقابل آنها بر همدیگر پیش رفته و پیدایش و رشد و تحول شکوفایی اندیشه‌های حقوقی در بطن این حوادث و باز هم بازگشت اثرات این اندیشه‌ها بر وضعیت‌های اجتماعی را پی می‌گیریم. در واقع تاریخ را قالب و جامه و بستری برای تعقیب چگونگی پیدایش یا دگرذیسی افکار حقوقی و حقوق بشری قرار داده‌ام. در آغاز بر آن بودم که به هنگام شرح تک تک اصول و مواد اعلامیه‌ها و

اسناد حقوق بشری به شرح تاریخچه‌ای از آنچه به هر اصل مربوط بود پردازم اما در نهایت مجموعه‌ای از داشته‌ها و اطلاعات مفید اما گسسته در اختیار خواننده قرار می‌گرفت که تصویری منظم و زنده مانند نحوه مشاهده برآمدن و رشد یک موجود زنده را نمایش می‌داد و گویی تاریخ و تصویری از هر یک از اعضای یک پیکره را جداگانه ارائه می‌کرد. اما در مدل بحث کنونی برای اینکه هم از شرح تاریخچه مربوط به فرد فرد اصول و مواد حقوق بشر (به مثابه اعضای یک پیکره) بهره‌مند باشیم و هم تصویری انداموار از آن ارائه دهیم سبک تاریخی - هرمنوتیکی را برای آن برگزیده‌ام لذا خواننده در ضمن این رساله با شمه‌ای از تاریخ قرون ۱۶م تا امروز نیز مواجه می‌شود ولی این تاریخ‌نویسی فقط تا حدی که برای ایجاد پیوند میان بحث‌ها و روشنگری درباره موضوعات و حوادث حقوق بشری سودمند باشند و مبین تاثیرات متقابل اندیشه‌ها و واقعیات باشند مورد اقتباس قرار می‌گیرند لذا هنگامی که خواننده به هنگامه پیدایش اسناد حقوق بشری و سازمان‌ها و نهادهای اجرایی آن در قرن بیستم می‌رسد از شرح بسیاری از مطالب و توضیحات درباره اصول و مواد حقوق بشری بی‌نیاز می‌گردد. نکته مهمی که در سیر بحث به نحو تجربی روشن می‌شود قبض و بسط اندیشه‌ها و جغرافیای معرفت بشر در پیوند و تاجر و تاجر متقابل با رخدادهای اجتماعی و سیاسی در طول تاریخ است. حقوق بشر و سیر تحول و دگرذیسی‌های آن در چنین جامعه و متاثر تمامیت فرایندهای آن رخ داده‌اند و در پرتو همین رخدادهای باید فهمیده شوند تا انسان را از توهم و توطئه‌انگاری و خام بینی و یکسو نگری به دور نگه دارد.

تعریف

در یک تعریف، حقوق بشر، هنجارهایی سیاسی هستند که عمدتاً به چگونگی رفتار دولت‌ها با مردم تحت حاکمیت‌شان می‌پردازند. این حقوق، آن هنجارهای اخلاقی عادی نیستند که به نحوه رفتار میان اشخاص بپردازند. حقوق بشر به عنوان حقوقی اخلاقی یا قانونی وجود دارند (نیکل، npn). در تعریفی دیگر، حقوق بشر مفهومی است عقلی که احترام بدان برعهده خود انسان‌ها نهاده شده است. (لواسانی ۲۸، ۲۹) فیلسوفان، مبانی حقوق بشر را با عناوینی چون: حقوق طبیعی، فطری، ذاتی، بدیهی، انتقال‌ناپذیر (غیرقابل واگذاری، فسخ‌ناپذیر، پیشا اجتماعی)، مطلق بودن و جهانشمولی یاد کرده و برای هر عنوان، باریک‌اندیشی‌های کلامی و فلسفی مبسوطی ارائه کرده‌اند (فریدن، ۳۳-۵۷).

حقوق بشر «جهانشمول»، «فرافرهنگی»، «ذاتی» و «غیرقابل سلب» هستند. یعنی این حقوق ریشه در قانونگذاری و اراده حکومت نداشته و طبیعی هستند و انسان به خاطر انسان بودن خویش، صرف‌نظر از هر تعلق مذهبی یا نژادی، باید از آن بهره‌مند باشند. برخی از این حقوق فقط در شرایط خاص و اضطراری، مثلاً هنگامی که فردی مرتکب جرمی شده از او سلب می‌شود و با زندانی شدن، آزادی او ستانده می‌شود تا به جامعه زیان نرساند. مفهوم جهانشمولی را نیز باید از مفهوم مطلق بودن تفکیک کرد.

می‌توان گفت: حقوق بشر، اصول کلی و حداقلی مرکب از اصول انتزاعی همچون حق حیات و آزادی و مالکیت و اصول انضمامی و عینی مانند تضمین محاکمه عادلانه، تضمین امکان آموزش و جلوگیری از نسل‌کشی و ... است که جزئیات و

نحوه اجرای آن به دولت‌های ملی و محلی واگذار شده و قوانین و مقررات مصوب حقوق بشری آنها متناسب با شرایط فرهنگی و اجتماعی خاص خودشان است و ضمانت اجرای آن نیز سازوکارهای نظارتی سازمان ملل و نهادهای مدنی و غیردولتی و سرانجام مسئولیت فردی شهروندان است.

سلسله درس‌هایی درباره حقوق بشر - قسمت دوم: پیش درآمد حقوق بشر (تاریخ کهن)

هفته نامه آسمان شماره پیاپی ۱۰۹ (دوره جدید ۸) شبه ۲ رده‌ی هشتم ۱۳۹۱ ص ۱۶-۱۷ تحت عنوان: شرق، مبدأ حقوق بشر

حقوق بشر سنتی: تاریخ حقوق بشر را در دو مرحله می‌توان مطالعه کرد: یکی مبدا و آغاز مطرح شدن آن به مفهومی کم و بیش نظیر آنچه امروز رایج است و پیش از جهانی شدن مفهوم حقوق بشر، یعنی دورانی که جسته و گریخته در متون قدما به آن پرداخته شده و زمینه‌های ذهنی و عینی پارادایم حقوق بشر ساخته شده است. به عبارت دیگر، دو دوره پارادایمی و غیرپارادایمی حقوق بشر را باید از یکدیگر تفکیک کنیم. دوره غیر پارادایمی آن دوره‌ای است که حقوق بشر به صورت مفهومی تک افتاده یا مقوله‌ای نظری بود و گاهی متفکران درباره آن بحث می‌کردند و در قرن نوزدهم به اوج و پایان رسید و دوره پارادایمی آن از جنگ جهانی دوم به بعد است.

دوره اول: در بسیاری از متون، به ویژه آثار منتشره در غرب، تاریخ این دوره را چنین می‌نویسند: «بعضی از متون در این مورد تاریخ ساز بوده‌اند؛ مانند منشور کبیر (Magna Carta) در ۱۲۱۵ م. اعلامیه درخواست حقوق در ۱۶۲۸ و منشور حقوق در ۱۶۸۹ در انگلستان. در قرن هجدهم برای نخستین بار در تاریخ بشر حقوق طبیعی به مثابه حقوق قانونی به رسمیت شناخته شدند و به یکی از عوامل اصلی قانون اساسی بعضی از کشورها بدل گشتند... بدین ترتیب رابطه‌ای مبتنی بر قرارداد میان دولت و فرد برقرار شد و رضایت آزادانه فرد مبنای قدرت دولت گشت. اعلامیه فرانسوی حقوق بشر و شهروند (۱۷۸۹) و منشور حقوق شهروندان آمریکایی (۱۷۹۱) بر همین اصل استوار شده‌اند» (لویس، ۳۰-۳۱). منشور آمریکایی تحت تأثیر اندیشه‌های لاک و منشور فرانسوی تنظیم شده است.

در این دوره اگر به صرف اینکه ارایه گفتارها و نظراتی در آثار و متون متفکران پیشین به صورت پراکنده در باب حقوق انسان بتواند از عناصر تاریخی حقوق بشر قرار گیرد، نباید فقط آن را منحصر به تاریخ غرب و حقوق بشر را به استناد آن یک محصول غربی دانست و برای آن یک تاریخ غربی قایل شد. گرچه پایگاه پارادایم نوین در غرب ساخته شده، اما اگر در آینده این

پارادایم به شرف دامن بگستراند، بدون شک وجود عناصر فکری و آراء و اندیشه‌های سازگار در این باره یا نگرش‌های حاوی حقوق بشر از زمینه‌های اصلی پذیرندگی حقوق بشر خواهد بود و از این رو نمی‌توان مانند برخی از نویسندگان در ارایه تاریخ دوره اول حقوق بشر فقط از غرب سخن راند. در حالی که برخی نویسندگان غربی می‌کوشند حقوق بشر را یک ره‌آورد صرفاً غربی جلوه دهند و می‌گویند «برداشت‌های غیرغربی از حقوق بشر را معتبر نمی‌دانند» (دانلی، ۶۱-۶۴) برخی دیگر (که از بنیانگذاران حقوق بشر مدرن به‌شمار می‌آیند) با ارائه استدلال‌هایی، سرچشمه آن را به آغاز خلقت و نخستین نسل بشر باز می‌گردانند و اصل تساوی حقوق را اصلی الهی می‌پندارند که مبداء آن خالق انسان است و آیات تورات و انجیل را دال بر برابری بشر دانسته و می‌گویند برابری بشر نه نظریه‌ای نوین بلکه قدیمی‌ترین نظریه جهان است (پین، ۴۹-۵۱). بنابراین نمی‌توان ریشه‌های دیرینه آن را در دوره پیش از پارادایم حقوق بشر نادیده گرفت.

1- قوانین حمورابی: حمورابی در سال ۲۱۲۳-۲۰۸۰ پیش از میلاد بر سرزمین بابل حکومت می‌کرد. او دستور داد قوانینی تنظیم شود که به گفته پاره‌ای از محققان دارای ۲۸۲ ماده بود و روی سنگ‌هایی حک شده و در معابر گذاشته شد تا مردمان با آن آشنا شوند. قوانین حمورابی گرچه با موازین حقوق بشر امروز بسیار فاصله دارد اما آن را قدیمی‌ترین و جامع‌ترین قوانین بشری می‌دانند. این مواد درباره تمام حوزه‌های زندگی فردی و اجتماعی بود و اموری مانند افترا، قسم دروغ، رشوه به قاضی، بی‌عدالتی قضات، جنایت بر ضد مالکیت، حقوق تجارت، حقوق خانواده، حق‌الزحمه طبیب و معمار و کشتی‌ساز و کرایه حیوانات و غیره را شامل می‌شد. در قانون حمورابی برده‌داری به رسمیت شناخته شده ولی همه آزاده‌ها در برابر قانون مساوی هستند (قربانی ۷۰-۷۱؛ امستد، ۱۲۲-۱۳۰).

2- کورش: کورش بنیانگذار سلسله هخامنشی بود که در سال ۵۲۰ قبل از میلاد، پس از ۷۰ سال عمر، درگذشت و مورخان و خاورشناسان از او به نیکی یاد می‌کنند. او سه فرمانروایی بزرگ و نیرومند زمان خود، یعنی فرمانروایی ماد، لیدی و بابل را برانداخت و سه فرمانروای بزرگ دیگر آسیاتاک، کرزوس و نبوید را از کرسی قدرت مطلق به زیر کشید، اما برخلاف رسم آن روزگار هیچ یک را نکشت (رجبی، ۱۳۹/۲). هنگامی که پادشاه محبوس شده بابل سال بعد از سرنگونی (۵۳۸) درگذشت، کورش عزای ملی اعلام و خود در آن شرکت کرد (گیرشمن، ۱۲۱-۱۲۲). او شهرهای فتح شده را ویران نکرد؛ به گونه‌ای که مردم با مشاهده خودداری او از کشتار و غارت مرسوم فاتحان، با هلهله و شادی از خانه‌ها بیرون می‌ریختند (جوان، ۱۸۰). کورش برای نخستین بار در تاریخ، به تمدن، عقاید، افکار، مذهب و سنن اجتماعی ملل مغلوب به دیده احترام می‌نگریست (راوندی، ۳۸۴/۱). او طبق مراسم مذهبی بابلی‌ها تاجگذاری کرد و یهودیان بابل را که از زمان بخت‌النصر به اسارت درآمده بودند اجازه مراجعت به فلسطین و تعمیر معابدشان را داد. (پیرنیا، ۵۷) کورش چنان مورد احترام پیامبران بنی‌اسرائیل بود که او را «منجی» و «برگزیده یهوه، خدای خود» دانستند (اشعیا، باب ۴۴ و ۴۵).

هرودت قدیمی‌ترین مورخ در یونان باستان (که نوشته‌های او از منابع اصلی مورخان بعدی بوده است) نیز کورش و سلوک او را بسیار ستوده و از آداب نیکوی ایرانیان و منش انسانی آنها در آن دوران سخن‌های بسیاری گفته است (نک: ص ۷۵-۷۷). برخی نویسندگان متأخر پا را از این فراتر نهاده و کورش را همان ذوالقرنین مذکور در قرآن (کهف / آیه ۸۳ - ۹۸) دانسته‌اند. تا پیش از آنکه سیداحمدخان هندی این نظریه را اظهار کند، مفسران، مصادیق دیگری مانند اسکندر مقدونی را ذوالقرنین

پنداشته بودند؛ اما ابوالکلام آزاد هندی که در تفسیر قرآن خود به تفصیل در مقام اثبات کورش بودن ذوالقرنین برآمد (ص ۵۳ بی)، علامه طباطبایی در تفسیرالمیزان و محمدتقی شریعتی در تفسیر نوین و مکارم و دیگران در تفسیر نمونه در ذیل آیات مربوط به ذوالقرنین همین رأی را برگزیدند. برخی نویسندگان نیز با استناد به تفاسیر و اقوال پیش از آنها، در این رأی خدشه کرده‌اند (میرمدرس، ۱۸۰-۱۲۰). آنچه مسلم است اینکه درباره کیستی ذوالقرنین احتمالات گوناگونی مطرح شده که یکی از آنها کورش است.

در عین حال ناگفته نمی‌توان گذاشت که در مقابل ستایش‌ها و توثیق‌هایی که از هرودت به عمل آمده است برخی تاریخ‌نویسان پیش از میلاد یا معاصران هرودت مانند کتزیاس و ارسطو و توسیدید و فلاویوس، هرودت را افسانه‌گو خوانده یا تکذیب کرده‌اند (همو، ۲۶-۲۷). شهرت و محبوبیت کنونی و عالمگیر کورش چند دهه پیش که کتیبه‌ها و الواح کورش به دست مستشرقان کشف و ترجمه شد، پدید آمد و در همین زمان عده‌ای با انگیزه‌های سیاسی و به منظور ایجاد مشروعیت تاریخی برای سلطنت پهلوی به ستایش کورش دست زدند و عده‌ای دیگر نیز با انگیزه‌های سیاسی متفاوت برای بی‌اعتبار کردن حکومت از جعلی بودن این تاریخ‌نویسی‌ها و ستمگری‌های کورش و انوشیروان سخن گفتند. (خمینی ج ۱۶۱/۴) اما مورخان بی‌طرف و مستشرقان بسیاری چنانکه در بالا نقل شد شایستگی‌های کورش را بازگو کرده‌اند. در عین حال دامنه اختلاف‌نظرها و مدارک تاریخی آنها وسیع‌تر از آن است که به سادگی بتوان داوری کرد.

آنچه کورش را ناگهان به‌عنوان نخستین صادرکننده بیانیه حقوق بشر در جهان مطرح ساخت آن بود که در ۱۲۸۵ ش (۱۸۷۹ م) به دنبال کاوش‌های گروه انگلیسی در شهر باستانی بابل (بین‌النهرین) استوانه‌ای از گل پخته پیدا شد که آوانویسی و ترجمه آن نشان داد این نبشته مربوط به ۵۳۸ پیش از میلاد به هنگام ورود به شهر بابل است و به فرمان کورش نوشته شده است و در سال ۱۳۴۸ ش. با گردهمایی نمایندگان و حقوقدانان کشورهای گوناگون در کنار آرامگاه کورش در پاسارگاد از او به عنوان نخستین بنیادگذار حقوق بشر یاد کردند (مرادی، ۷) و متن آن را (شهبازی، ۳۰۹-۳۱۵؛ مرادی، ۱۵-۲۲) به زبان‌های گوناگون انتشار دادند. برخی از مورخان و یا متفکران برآنند که نخستین اعلامیه حقوق بشر در کتیبه‌های کورش پس از فتح بابل و حدود ۵ قرن پیش از میلاد قابل جستجو است (گزنوفون، ۱۳۴۲؛ رجی. ص ۱۳۹). و برخی آن را نخستین منشور آزادی نامیده‌اند. (سلیم، ۱) نخستین کسانی که کتیبه‌های کورش را ترجمه کرده‌اند مستشرقین بودند و به تفسیر و تبیین آن به عنوان یکی از قدیمی‌ترین مفاهیم حقوق بشری پرداختند (امستد، ۷۰-۷۲). فرانسوی‌ها هنگامی که برای نخستین بار آن را ترجمه کردند (هوار، XII-X7 دریافتند برخی از اصول و مواد کتیبه‌های کورش، با آنچه در اعلامیه جهانی حقوق بشر مندرج است همخوانی فراوانی دارد. بحثی که راجع به رعایت حقوق اقلیت‌ها، آزادی ادیان و پیروان آنها در منشور کورش دیده می‌شود و حقوقی که برایشان منظور شده است نشان می‌دهد که به هر حال در دنیای شرق نیز چنین پیشینه‌ای وجود دارد. البته نباید فراموش کرد که حقوق مندرج در این نبشته کورش، حقوق اعطا شده از سوی کورش عنوان شده و او کراراً می‌گوید «من اجازه دادم ...» و سخن از حقوق طبیعی یا قانونی یا اخلاقی نیست؛ لذا ضمن ارجح‌گذاری بر نبشته‌ها باید مراقب اغراق نویسندگان نیز بود. محققان این نبشته‌ها را فرمان کورش خوانده‌اند؛ اما سیاق نوشته این احتمال را نیز بعید نمی‌گذارد که متنی است که دیگری درباره کورش گزارش کرده باشد. برخی نویسندگان از کورش فراتر رفته و داریوش و انوشیروان را نیز ادامه‌دهنده راه کورش می‌دانند. داریوش «اساس حکومت را برپایه سه اصل راستی، عدالت و انصاف قرار داد و در وصیت‌نامه

معروف و بلند او از دفع دروغگویان و چاپلوسان قدرت، وضع قانون برای اخذ مالیات و جلوگیری از مسلط شدن عمال دیوانی بر مردم، خوشرفتاری با نظامیان، تأکید بر آموزش و توسعه آن برای ارتقای فهم و عقل مردم، عدم اجبار دیگران به پیروی از کیش خاص و آزادی عقیده و مذهب سخن رفته است به همین دلیل او را یک قانونگذار در روزگار بی قانونی می دانند(نک: امستد، ۱۲۲-۱۳۱؛ عاملی، ۴) داریوش در عمل نیز این دستورات را رعایت می کرد. شیوه‌های مداراجویانه در اداره کشور مغلوب شده مصر و دستور وضع قوانین براساس سنت و فرهنگ مردمان آن و آزادی معابد و مذاهب نمونه آن است (بریان، ۱/۹۸۶-۹۸۹؛ هوار، ۵۷) و این سخن داریوش را در آن روزگار که باید حرف دو طرف یک نزاع را برای قضاوت کردن شنید، سخنی مهم می‌شمارند(هینتس، ۲۵۰).

خسرو انوشیروان که برخی مورخان به او لقب انوشیروان عادل داده‌اند نیز در کارنامه خود از حق و عدل به‌عنوان اساس نظام عالم و مطلوب خداوند سخن گفته و آبادی بلاد به‌عنوان سرمایه معیشت مردم را نتیجه ملازمت حق و عدل می‌داند (عاملی، ۴ و ۵). فردوسی شاعر نامدار و شیرین سخن ایرانی نیز در کتاب شاهنامه از عدل و داد این شاهان بسیار سخن گفته است.

3- آئین زرتشت: زرتشت در سده ششم پیش از میلاد می‌زیست. اینکه آیا هخامنشیان که معاصر زرتشت بودند پیرو آموزش‌های وی بوده‌اند یا نه چندان روشن نیست. مهم‌ترین سند مربوط به زرتشت و باورهای او کتاب اوستا است. اوستا به‌صورت شفاهی نسل به نسل منتقل می‌شد و قدیمی‌ترین نسخه خطی موجود اوستا مربوط به پایان قرن سیزدهم میلادی است. نسخه‌های متقدم و متأخر اوستا با وجود تفاوت‌هایی که دارند در اصولی مشترکند. خدای نیکی‌ها و خدای شرور اداره کل جهان را برعهده دارند (ویسهوفر، ۱۳۷-۱۲۹) سراسر جهان عرصه نبرد نور و ظلمت و خوبی و بدی است و انسان سرانجام جانب نیکی را خواهد گرفت. اساس آئین زرتشت بر «گفتار نیک، کردار نیک، پندار نیک» بود و تسامح و دگرخواهی را که از عناصر بنیادین حقوق بشر امروزمین است، می‌آموخت .

پاره‌ای از مورخان و نویسندگان برجسته شرقی و غربی نیز چنین تصویری از آئین زرتشت ارائه کرده‌اند(دالا، ۱۳۱-۱۳۵). عده‌ای از مفسران و علمای مسلمان در تفسیری که ذیل آیه ۱۷ سوره حج درباره مجوس آورده‌اند، زرتشت را یکی از پیامبران الهی می‌دانند. قرآن در این آیه دین زرتشت را با دین‌های مسیحی و یهودی دارای پیامبر و کتاب می‌داند از همین رو در صدر اسلام به یهودیان و مسیحیان و زرتشتیان اهل ذمه می‌گفتند. از نظر برخی مترجمان قرآن واژه ی مجوس ، معرب مگوش به معنای موبد است که منظور از آن زرتشت و زرتشتیانند(اینان اهل کتاب به شمار می‌آیند (خرمشاهی، ۲/۱۹۸۴) علامه طباطبایی نیز ذیل آیه فوق در تفسیر المیزان می‌گوید منظور از مجوس در این آیه مومنان به زرتشت هستند که کتاب مقدس شان اوستا است) (۵۳۲/۱۴).

4- آئین بودا: در دنیای شرق حتی آئین بودا را نیز یکی از آئین‌هایی می‌انگارند که مظهر تسامح و تساهل و مدارا و به اصطلاح انسان‌گرایی است. هسته اصلی آئین بودا به‌عنوان انسان‌گرایی شناخته می‌شود. هرچند آئین بودای چینی و هندی و ژاپنی با تاریخ و فرهنگ و روحیات هر یک از این ملت‌ها تنیده شده و راه‌های گوناگون را ترسیم می‌کنند (سوزوکی، ۱۹-۳۶ و ۱۶۹-۱۶۹).

۱۷۸) اما جان و روح آئین بودایی یک نوع رهایی و تربیت و تفکر برای شهود حقیقت و برساختن یک انسان معنوی است (کریدرز، ۱۳۸۲). طبعاً انسان معنوی، شرور و ناقص حقوق دیگران نیست و جامعه‌ای مداراگر بنا می‌کند.

5- آیین هندو: اگر گاندی را از چهره‌های شاخص این آیین در قرن بیستم بشناسیم، شاید نام و یاد نمادین وی به تنهایی بیانگر وجوه انسان‌گرایانه و مدارا و تسامح در این آیین باشد. گاندی از پروردگان نامدار این آیین است.

6- بذره‌های انسان‌گرایی ابتدایی در مسیحیت نخستین:

تفاوت و علل اختلاف مسیحیت غرب و شرق و کلیسای لاتین روم (رم و یونان) و کلیسای بیزانس

اروپا یگانه طلایه‌دار تمدن بشری نیست چون قبل از آنکه آنها خواندن و نوشتن را فرا گیرند نیمی از تاریخ بشر سپری گردیده بود و کاهنان مصر در خلال ۳ تا ۴ هزار سال قبل از میلاد شروع به جمع‌آوری اسناد و نوشته‌ها کردند و سه هزار سال قبل از میلاد مسیح اهرام مصر را بنا کرده‌اند در حالی که آن زمان در اروپا فقط تل‌های زباله داشتند. دو هزار سال قبل از میلاد به امر حمورابی سلطان بابل قوانین جامعه‌ای بگرنج را بر سنگ‌ها حک می‌کردند (روزول پالمر، جلد ۱ ص ۱۵)

عصر آهن و ذوب فلزات در آسیای صغیر حدود ۱۴۰۰ سال قبل از میلاد مسیح به وقوع پیوست و در انگلستان چهارصد سال قبل از میلاد (همان، ص ۱۶)

تعالیم عیسویت ابتدا در میان مردم مسکین رواج یافت. یعنی افرادی که از نظر مرتبه و درجه از همه پایین‌تر بودند یا به غلامی گرفته شده بودند. تدریجاً عیسویت در میان سایر طبقات روم رخنه کرد و عده معدودی از افرادی که حکمت قدیم را فرا گرفته بودند و از لحاظ مادی مستغنی بودند به دین مسیح درآمدند. از قرن دوم اسقف‌ها در قسمت‌های مختلف روم مردم را علناً به دین مسیح دعوت می‌کردند و در قرن چهارم (احتمالاً ۳۱۲) امپراتور روم کنستانتین به دیانت مسیح درآمد و در قرن پنجم تمام امپراطوری روم به دیانت مسیح درآمده بود. همچنان که یونانی‌ها در شناسایی عقل بشر کوشیدند مسیحیت روح بشر را به او شناساند و تعلیم داد که همه ارواح مساوی‌اند، جان هر فردی مقدس و مصون است و تمامی تمایزات دنیوی از جمله عظمت، زیبایی و جلال و ... از مقوله ظواهر به شمار می‌آیند. آنها به دنبال مردم مفلوج و بی‌دست و پیا می‌رفتند تا به آنها کمک رسانند. معتقد بودند خداوند نفس عشق است و چون خدای عالمیان به صورت یکی از بندگانش در روی صلیب جان داد لهذا درد و رنج را بر خورد هموار کردن امری است الهی و به این نحو برای تحمل رنجی که علاج آنها از دست دنیا ساخته نبود قدر و حیثیت جدیدی به وجود آورد. مسیحیان برای برطرف ساختن درد و رنج مردمان دامن همت به کمر زدند که جهان هرگز نظیرش را ندیده بود و به عنوان اعتراض به قتل عام اسیران جنگی و علیه بدرفتاری با غلامان صدا برداشتند و مخالف این شدند که جنگاوران رومی در میدان عمومی ورزش برای تلذذ دیگران یکدیگر را به قتل رسانند، همگی افراد برادرند و فرزندان خدای واحدی هستند.

جریان عارفان مسیحی به زهد و دوری از دنیا روی آورده بودند و در قرآن تعبیر رهبان یا احبار و رهبانان را درباره آنان به کار می‌برد (توبه ۳۱ و ۳۲ و ۳۴) احبار به معنای دانشمندان و رهبان، جمع راهب است به معنای کسی که جامه ترس از خدا بر تن کرده است. رهبانان از این جهت در اسلام مذمت شده‌اند که حلال خدا را حرام و حرام خدا را حلال کرده‌اند (پویا، ۲۵۸)

و منظور از خوردن مال به باطل توسط احبار و رهبان در قرآن نیز رشوه گرفتن برای تخفیف شرایع و تسامح در احکام است تا آنان شفیع شوند و حاجات را برآورده سازند و امراض را شفا دهند و گناهان را عفو کنند و اعتراف بگیرند ولو اینکه این پول را صرف معابد و کلیساها می‌کردند. البته فخر رازی احتمال می‌دهد منظور از کسانی که مال را می‌اندوزند و ... در آیه ۳۴ توبه، مسلمانانی باشد که زکات نمی‌دهند و یا هر کسی که کنزمال می‌کند چه احبار و رهبان و چه مسلمانان.

اما رهبانان در آغاز چنین نبوده‌اند. گرچه قدیس پولس حواری اندرز می‌داد که مومنان عیسوی از زن و مرد شایسته است به مجرد و تفرد زندگی کرده و بی همسر بمانند اما ظهور رهبانیت به صورت نهضتی مبتنی بر قطع علاقه از اجتماع در اواخر قرن سوم میلادی به وقوع پیوست. این گرایش از ابتدا در فرقه گنوسی دیده می‌شد که عالم ماده را پلید می‌دانستند و معتقد بودند باید با ریاضت و زهد، بدن را مهار کرد. اولین شخصی که روش رهبانیت برگزید قدیس آنتونیوس اهل مصر بود که سر به صحرا نهاد و به عزلت و مجرد پرداخت و بعدها این اسلوب به خارج از مصر سرایت کرد (همان ص ۲۶۲ و ۲۶۳).

7- سنت پیامبر، نهج‌البلاغه و تسامح و تساهل صدر اسلام: آنچه در دوره اسلامی از سنت پیامبر و بحث تساهل و تسامح صدر اسلام برجای مانده به لحاظ محتوا تضادی با آنچه که امروز تحت عنوان حقوق بشر عنوان شده ندارند. برخی پژوهشگران راز و رمز اصلی گسترش اسلام را تساهل و تسامح پیامبر و حکومت وی می‌دانند. خلفا نیز مجبور بودند همان سنتی را که پیامبر پایه‌گذاری کرده بود ادامه دهند و این روش چنان نهادینه شده بود که برخی معتقدند خلفا اگر خیلی عادلانه رفتار می‌کردند نه به خاطر تمایل ذاتیشان، بلکه بدین سبب بود که سنت پایه‌گذاری شده پیامبر، چندان نیرومند بود که نمی‌توانستند از آن تخلف کنند. زرین‌کوب نمونه‌هایی را نشان می‌دهد که چگونه تسامح و تساهل سبب شد که قدرت اسلامی تمام جزیره‌العرب، سپس دنیای عجم را فراگیرد و تا بخشی از اروپا گسترش یابد. نوع رابطه‌ای که مسلمانان با دگراندیشان و پیروان مذاهب دیگر داشتند یکی از عوامل این کامیابی بود (زرین‌کوب، ۲۱-۳۰، ۱۳۴-۱۳۸) آنچه که در نهج‌البلاغه آمده است یکی دیگر از اسناد وجود عناصر سازگار با حقوق بشر در تفکر اسلامی است (نصر، ۳۸ و ۳۷).

بنابراین اگر عناصر حقوق بشر را در فرهنگ شرقی ردیابی کنیم به همان دلیل که در غرب با یافتن چهار - پنج نمونه از گفتارها، نظریه‌ها و منشورها می‌خواهند یک تاریخ منحصرأ غربی برای حقوق بشر رقم زنند، می‌توان با نمایش شواهد بیشتری در دنیای شرق نشان داد که تاریخ دوره اول حقوق بشر یک تاریخ منحصرأ غربی نیست به هر حال تفکری است که در همه جوامع زمینه داشته است. اما از قرن ۱۹ به بعد حقوق بشر در غرب شکل بسیار برجسته‌تری می‌یابد.

سلسله درس‌هایی درباره حقوق بشر- قسمت سوم: ادوار حقوق بشر و شبهه غربی بودن آن

هفته نامه آسمان دوره جدید شماره ۹۰ شنبه ۹ اردیبهشت ۱۳۹۱ ص ۷

موضوع حقوق بشر همواره با یک اتهام از سوی مخالفانش روبه‌رو بوده است و آن اتهام غربی بودن است. نه تنها در سرزمین‌های اسلامی و آسیایی که حتی در خود غرب، هنگامی که ایتالیای موسولینی و آلمان نازی جنبش خود را آغاز کرده‌اند با همین اتهام غربی بودن حقوق بشر و مدل‌های دموکراسی به جنگ با آن برخاستند و از این اتهام برای تضعیف جایگاه و اعتبار حقوق بشر بهره‌جسته‌اند و شاید تمرکز این رساله بر مقطع رنسانس به بعد در وهله نخست همین شبهه را فربه‌تر سازد اما همین جا لازم است دو مطلب مهم را یادآور شوم که ۱- برنامه و اندیشه حقوق بشر را باید در سه دوره پیگیری کرد. دوره نخست که پیش از رنسانس است و قرون پیش از مسیح تا آغاز قرون وسطی را در برمی‌گیرد. در این دوره با دو رشته آبراه فکری مواجه هستیم. یکی اندیشه‌های یونانی که مفاهیمی چون شهروندی، عدالت و دموکراسی به صورت جنینی و ابتدایی اما بسیار مهم و اثرگذار مطرح هستند و همان مفاهیم در دوره قرون وسطی پس از رنسانس هم مطرح بوده و دستخوش تغییرات کیفی می‌شوند همانسان که جنین تا دوران ولادت و کودکی و میانسالی دستخوش تغییرات کیفی مهمی می‌گردد. دومین رشته، عرفان مسیحی و اسلامی است که پژوهشگران برآنند که هسته‌های نخستین اندیشه‌های انسانگرایی در غرب از عرفان مسیحی و در شرق از عرفان اسلامی و بودایی و هندی برآمده است. برای مثال همانطور که در بخش‌های آینده مطالعه خواهیم کرد مفاهیم حقوق شهروندی و دموکراسی در یونان باستان و حتی پس از رنسانس و دوران نوزایی مبتنی بر حق رأی اشراف و نجبا بود و جامعه را به دو طبقه ضعیف و شریف تقسیم می‌کردند و حق بشری را متعلق به طبقه شریف و اشراف می‌پنداشتند و امپراطوری کلیسا نیز در همین طبقه و پشتیبان آن بود اما جنبش عرفان مسیحی متشکل از کسانی بود که عقیده داشتند همه انسان‌ها فرزند خدا و مخلوق او هستند و همه شریف‌اند و این تقسیم‌بندی را خلاف تعالیم خداوند می‌پنداشتند لذا آنان به جای زیستن در کاخ‌های کلیسا با فقرا و محرومان می‌زیستند و در محرومیت آنان و غم آنان شریک بودند و مردمانی ژنده‌پوش و رنجور. آنان به همین روی از سوی کلیسا تکفیر و مهدورالدم شناخته شده و کشته می‌شدند. در عرفان اسلامی و ادبیات ایرانی نیز مفاهیم بلندی از انسانگرایی مشاهده می‌شود. نمونه‌های برجسته آن عبارت است از شعر معروف "بنی آدم اعضای یک پیکرند - که در آفرینش ز یک گوهرند" از سعدی در قرن هفتم هجری و شعر: "جوهر است انسان و چرخ او را عَرَض - جمله فرع و سایه‌اند و او غرض" و بیت: "تاج کرمانا ست بر فرق سرت - طوق اعطیناک، آویز برت" از مولانا در قرن هفتم .

اما در این دوره آنچه کانون توجه است تنها کرامت انسان است و برابری آنها نزد خداوند و به هیچ نظام‌نامه‌ای که به سایر حقوق ناشی از این کرامت پردازد اشارتی ندارد.

در دوره دوم، این معنا در نظام‌های فکری نو در حوزه دین و جامعه و طبیعت حلول می‌کند و دارای بنیادهای فلسفی، کلامی و حقوقی معین می‌شود و ابعاد گوناگونی یافته و حقوق دیگری از آن ناشی می‌گردد. همانطور که خواهیم دید دوره دوم لنگی‌هایی در مفهوم حقوق بشر وجود دارد و مثلاً بنیانگذاران مکتب حقوق طبیعی و حقوق بشر و روشنگری کسانی هستند که در عین دفاع از حقوق نظری و طبیعی به عنوان حقوق پیشینی، از برده داری دفاع می‌کنند. برای مثال گروسیوس هلندی که در ۱۶۲۵ حقوق بشر را مطرح کرده و از شالوده‌سازان آن است فصلی کشف در دفاع از برده‌داری می‌نویسد و در قرن

هفدهم جان لاک از برده داری دفاع می کند و منتسکیو در قرن ۱۸ در عین حال که از قانون و قانونگرایی و محدود کردن قدرت و دموکراسی سخن می گوید بردگی را از حقوق طبیعی می خواند و روسو که نظریه هایش همراه ولتر از پایه های فکری انقلاب فرانسه بود که دروازه تغییرات دنیای نو گردید در عین حال فصلی از کتاب خویش را به اثبات عدم برابری حقوق زنان و مردان اختصاص می دهد و لاک و منتسکیو بزهکاران را فاقد حقوق شهروندی دانسته اند.

بنابراین اگر حقوق بشر را غربی بدانیم حقوق بشر امروز با این تاریخ در تعارض قرار دارد و تفاوت های وسیع حقوق بشر امروز با آنچه بنیانگذاران غربی اش می گفتند نشان می دهد که چنین نیست.

در حقیقت این تحقیق نشان می دهد که حقوق بشر چگونه بالید و چگونه مفاهیم لیبرالی و فردگرایانه آن تحت تاثیر نقد رادیکال بینش های سوسیالیستی شرقی و غربی، نسل دوم حقوق بشر خصلت جمع گرایانه هم کسب کرد و چگونه به عنوان یک ارزش ملی در فرانسه و آمریکا تبدیل به یک ارزش منطقه ای و سپس جهانی گردید و در دوره سوم دیگر مفهوم حقوق بشر را فقط می توان یک دستاورد جهانی و بشری دانست.

داد و ستدهای تاریخ و حقوق بشر

پرورش نوزایی (رنسانس) در جنین قرون وسطی و ضربه های تغییر

سده های میانه قرون قدیم و جدید را قرون وسطی می نامند. بعضی ۴۷۶ بعد از میلاد را که تاریخ سقوط امپراطوری روم غربی است آغاز قرون وسطی نامیده اند و سال ۱۴۵۰ یا ۱۵۰۰ را پایان آن. اما بیشتر صاحب نظران از ۹۰۰ یا ۱۰۰۰ بعد از میلاد تا ۱۴۵۳ که سال سقوط قسطنطنیه است را قرون وسطی می دانند.

اندیشه ها ناگهانی تحول نمی یابند. ممکن است در مقیاس فردی بارقه های ناگهانی، سبب تغییرات بزرگی در روحیه و تفکر فرد گردند اما در مقیاس اجتماعی و تفکر عمومی باید دیواره های فکری و فرهنگی دچار ترک ها و پرسش ها و ضربه ها و حادثه ها گردد تا تغییری رخ دهد. برای گذر از دوران قرون وسطی و اندیشه های جزمی حاکم چه حوادث و ضربه ها و پرسش هایی مطرح شدند تا سد ستر آن دوران را نرم کرده یا بگسلد و راه اندیشه های تازه را هموار کند؟ باید نگاه به هستی و مذهب و جامعه و انسان و طبیعت، به گونه ای تغییر کند تا دنیای تازه ای شکل بگیرد. این نگاه ها و نظریه ها و ضربه ها و پرسش ها و رویدادها چه بودند؟ در اینجا به برخی از آنها به گونه گزینشی می پردازیم. ۳ شوک بزرگ و ریشه ها و عوامل آن را که منجر به تغییرات گسترده اجتماعی و فنی و فکری و حقوقی شد به زبان اختصار می توان در این سه گزاره خلاصه کرد:

1- رنسانس: ناشی از قرون وسطی و جنگ های صلیبی

2- انقلاب اقتصادی: ناشی از گشایش اقیانوس اطلس و توسعه بازرگانی

3- انقلاب صنعتی: با کشف ماشین بخار و بعد از آن دستگاه چاپ زندگی و تمدن بشر زیر و زبر شد.

در فاصله قرون وسطی تا انقلاب صنعتی تحولات شگرفی در غرب رخ داد. در سده های ۱۲ و ۱۳ مردم اروپا در اثر جنگ های صلیبی با ملت های دیگر و دین و فرهنگ شان آشنا شدند و کتاب های یونانی مانند جمهوری افلاطون توسط حنین ابن اسحاق (۱۹۴-۲۶۵ هـ ق) تحت عنوان السیاسه به عربی ترجمه شده بود کتاب بعدی افلاطون به نام «نوموی» که تعدیل شده نظریات اشتراکی در جمهوریت و واقع بینانه تر است هم توسط حنین بن اسحاق تحت عنوان نوامیس (قوانین) ترجمه گردید (دایره المعارف مصاحب، مدخل جمهوریت) و همه اینها در سده های میانی از عربی به زبان های اروپایی برگردانده شد.

در سده ۱۴ طاعونی اروپا را فرا گرفت که به شدت از جمعیت آن که عمدتاً نیروی کار نظام فتودالی بودند کاسته شد و نظام مزد بگیری پدید آمد.

در سده ۱۵ کشف قطب نما و توسعه کشتیرانی و فتح اقیانوس ها و شور و شوق سفرهای دریایی سبب کشیده شدن به ماورای بحار و دگرگونی تصورات آنان از جهان شد و منابع ثروت و نظام اقتصادی جدیدی شکل گرفت و بورژوازی پدید آمد.

در ادامه بحث به تعامل و پیوند این سه رویداد بزرگ با تحولات فکری، حقوقی و حقوق بشری می پردازیم .

-قسمت چهارم: صدای پای تغییر و پیامبرانش

هفته نامه آسمان دوره جدید شماره ۱۰ شنبه ۱۶ اردیبهشت ۱۳۹۱ ص ۷۶

قسمت چهارم تحت عنوان: مرگ و بندگی

قبل از قرن ۱۷ در زمینه علوم طبیعی لحظه هایی گذرا وجود داشت مانند بارقه لئوناردو داوینچی (۱۵۱۹-۱۴۵۲) نابغه ایتالیایی که نقاش و مهندس و عالم طبیعی بود اما در نقاشی شهرت پیدا کرد. یک قرن بعد از او سیلی راه افتاد که در پی رخنه به صندوقچه اسرار طبیعت بود. فرانسیس بیکن انگلیسی (۱۶۲۶-۱۵۶۱) و رنه دکارت فرانسوی (۱۶۵۰-۱۵۹۶) دو پیامبر این عصر بودند.

صدای پای تغییر و پیام آورانش: سده های ۱۵ و ۱۶

لئوناردو داوینچی (۱۴۵۲-۱۵۱۹) به عنوان هنرمند، مهندس، عالم و ادیب، اصول اساسی و مبادی بسیاری از کشفیات را اعلام کرد شامل مرکزیت خورشید در اخترشناسی. داوینچی ادعا کرد که باید پژوهش‌های ریاضی و صنعت جایگزین تحقیقات و تفکرات نظری مرسوم گردد و تجربه و آزمایش را به عنوان اساس علم مطرح کرد. او دانش خود را در زمین‌شناسی و گیاه‌شناسی و هواوردی و دیگر زمینه‌ها نیز به کار برد. شهرت او بیشتر به نقاشی است که شامل نقاشی‌های مذهبی به ویژه «عشاء آخر» یا واپسین شام مسیح است (حلی، ج ۱، ص ۲۸۲ و ۲۸۳).

ماکیاولی (۱۴۶۹-۱۵۲۷) ماکیاولی به عنوان یک واقع‌گرای تمام‌عیار، اهمیت‌اش به تحلیل عالمانه و توصیفی درباره طبیعت مسایل و اصول سیاست است و به قول مارکس نخستین کسی بود که دولت‌ها را از خلال چشم انسان می‌دید نه الهیات. او تا ۲۹ سالگی که به ریاست دیوان دوم فلورانس ایتالیا گمارده شد ناشناخته بود. او کتاب‌های جندی دارد اما بیشترین شهرت‌اش به کتاب "شهریار" (۱۵۱۳م) است. ماکیاولی ماموریت‌هایی به فرانسه و آلمان داشت و با تجربه‌های کشورداری آنان نیز از نزدیک آشنا شد. با شکست فلورانس او به جرم همکاری با این جمهوری برکنار و در ۱۵۱۳ به جرم شرکت در توطئه علیه خاندان مدیچی زندانی شد و شکنجه‌های سختی را تاب آورد تا اینکه بی‌گناهی‌اش ثابت شد. او در کتاب شهریار، نیرنگ بازی و فریب را اصل ناگزیر در بازی قدرت می‌داند اما نه به عنوان تجویز که به عنوان توصیف. نگاه او به سیاست واقع‌بینانه بود نه آرمان‌گرایانه. در عین حال او متهم شده است به ترویج بی‌اخلاقی در سیاست. کتاب او آینه روزگار اوست که دستخوش جنگ قدرت پاپ‌ها و پادشاهان و جمهوری‌های کوچک محلی بود و او شاهد فرو ریختن نظام قرون وسطایی بود. کلیسا برای بدنام کردن جنبش اصلاح دینی و قدرت‌های نوپدید دولت-ملت که تهدیدی برای قدرت کلیسا بود نیاز به مستمسکی داشت و کتاب شهریار را به عنوان نمادی شد برای بدنام کردن این جنبش‌ها و دولت‌های غیر کلیسایی.

در کتاب شهریار انواع شهریاری‌ها بررسی شده است. ماکیاولی دو مدل ترک و فرانسه را مثال می‌زند که در اولی همه سرسپرده یک شهیاراند و در دومی گرد شهیار را بزرگ زادگانی گرفته اند که هریک را جایگاهی است به ارث رسیده که نمی‌توان از آنها ستاند. در اولی، گرفتن کشور دشوار است اما کسی آن را گرفت نگاه داشتنش آسان است و در دومی گرفتنش آسان تر اما نگاه داشتنش دشوار است. او دولت داریوش را مانند مدل ترک می‌داند که اسکندر وقتی او را شکست داد و کشورش را گرفت شورش برپا نشد. (ماکیاولی، ۷۳-۷۱). او موسی و کورش و رومولوس را کسانی می‌داند که با تکیه بر هنر و توانایی خویش به شهریاری رسیدند نه با تکیه بر بخت (شانس) و کورش را می‌ستاید (همان، ۸۱-۸۰). او در باب دو روش دیگر به کف آوردن قدرت سخن می‌گوید: روش تبهکاری و نابکاری (چه به شیوه کهن چه شیوه نو) و روش مردمی. در این قسمت از روش‌های به دست آوردن دل مردم برای شهریاری سخن می‌گوید و می‌افزاید: «این اصل را بگویم و بگذرم که شهریار را از دوستی مردم گریزی نیست» (همان ۱۰۳). فصلی از کتاب درباره شهریاری دینیاران است. می‌گوید در این مورد دشواری‌ها قبل از دستیابی به قدرت است چه اینکه شهریاری را یا به هنر یا بخت می‌گیرند اما بدون این دو نگاه می‌دارند زیرا نهادهای دیرینه دینی نگاهبان‌اند که قدرتی بی‌مانند دارند. این شهیاران کشوری دارند بی‌آنکه از آن دفاع کنند و رعایا نیز غمی ندارند که سایه حکومتی برسرشان نیست زیرا نه توانایی نه امید گسیختن از آن را دارند. (همان، ۱۱۱). بحث ملت‌سازی، مردم‌داری و به ویژه تقدس‌زدایی از سیاست چه در لباس کلیسایی چه غیر کلیسایی، بزرگترین رهاورد این کتاب بود که تأثیرات خود را در تحولات و اندیشه‌های سپسین برجای نهاد.

سرتامس مور (۱۵۳۵-۱۴۷۸م) که در آکسفورد تحصیل کرده است، یک مسیحی درویش مسلک و اومانیست و از نمایندگان عصر رنسانس بود. به آموزش بسیار اهمیت می داد. در ۱۵۲۳م با لوثر مجادله قلمی داشت و در ۱۵۲۶ به اصول جزمی او تاخت. او مشاور شاه انگلیس و بعد سخنگوی مجلس عوام و پس از آن در جایگاه بلند لرد قرار گرفت. (مور، آشوری، ۱۲-۷). او درباره کتاب "شهر خدا" از سنت آگوستین، خطابه‌هایی ایراد کرد و در ۱۵۱۶ کتاب یوتوپیا (ناکجا آباد یا آرمانشهر) را نوشت. ناکجاآباد یک تجربه فلسفی است برای نشان دادن اینکه معرفت و عمل اخلاقی ممکن است بدون الهام مسیحی هم مقدور باشد. در یوتوپیا مانند جمهوری افلاطون همه چیز از آن عموم است. او منکر می‌شود که کمونیسم، مردمان را تنبل و تن‌پرور بار می‌آورد و احترام به روسا را از بین می‌برد. در یوتوپیا ۵۴ شهر با طرحی واحد وجود دارد که یکی از آنها مرکز یا پایتخت شده و خیابان‌ها ۲۰ پا عرض دارند و همه خانه‌های خصوصی کاملاً شبیه به هم دو در دارند که یکی به خیابان باز می‌شود و یکی به باغچه و روی درها قفلی وجود ندارد و هر کس به هر خانه‌ای بخواهد درمی‌آید و برای اینکه از حس مالکیت جلوگیری شود هر دو سال یک بار مردم خانه‌های خود را عوض می‌کنند همه یک نوع لباس می‌پوشند جز اینکه لباس مردان و زنان و مجردها و متاهل‌ها فرق می‌کند. در دهکده، مزارعی وجود دارد و جوجه‌ها توسط مرغ‌ها از تخم بیرون نمی‌آیند بلکه توسط ماشین جوجه‌کشی این کار انجام می‌شود (که آن زمان چنین دستگاهی هنوز اختراع نشده بود) همه مردان و زنان روزی ۶ ساعت کار می‌کنند و آموزش و پرورش همگانی است. حکومت دموکراسی انتخابی است و اگر امیر سودای استبداد کند خلع می‌شود و جنگ ممنوع است. (حلبی، ج ۱، ۲۸۶-۲۸۹). او در آرمانشهر به بیان چگونگی کشاورزی، شهر، کارگزاران، اقتصاد و بازرگانی، بانکداری و نگهداری زر و سیم، تعلیم و تربیت، پایش بیماران، روابط خارجی، اخلاقیات و دین مردم و دادرسی عادلانه، سخن می‌گوید. در بحث دادرسی تصریح دارد که در چنین جامعه‌ای سخت‌ترین جنایات را با بندگی کیفر می‌دهند زیرا بندگی را برای جنایتکار کمتر از مرگ نمی‌دانند و کار بنده برای دولت ارزشمندتر از مرگ اوست. این دیدگاه از ابتدایی‌ترین اظهار نظرهایی بود که بعدها به نظریه لغو مجازات اعدام در اندیشمندان پس از وی انجامید.

مهم‌ترین وجه جامعه یوتوپیا، کمونیسم آن و نفی مالکیت خصوصی است. یک جامعه کمونیستی دینی که اساس آن بر خانواده تک همسری نهاده شده است. او با آنکه در یوتوپیا خویشت رواداری دینی میان پیروان دین‌های مختلف را ستوده بود اما همینکه پای لوثر یعنی پروتستان‌ها به میان آمد آنان را ملحد و مرتد خواند و به شکنجه و آزار گرفتار کرد (مور، آشوری، ۱۳). تامس مور به صدر اعظمی رسید ولی به عنوان یک کاتولیک متدین، هانری هشتم پادشاه انگلیس (۱۵۴۷-۱۴۹۱) را (که با زیر پا نهادن قوانین کلیسا تا ۶ زن گرفت و چند زن را که پسر نیاورده بودند به فرمان او گردن زدند) به ریاست کلیسای انگلیس نپذیرفت و در نتیجه به زندان افتاد و سرانجام سرش را از تنش جدا کردند خبر مرگ او اروپا را تکان داد و اراسموس، دوستی که گرچه منتقد کلیسا بود اما تامس مور را همواره ستایش کرده بود به عزایش نشست. (همان، ۱۵-۱۴). این نوع مرگ او در آوازه بخشیدن به تامس مور و انتشار افکارش بخصوص آرمانشهر او که همزیستی پیروان ادیان مختلف را می‌ستود اثر گذار بود.

مارتین لوتر (۱۵۴۶-۱۴۸۳ م) در ابتدا می‌خواست حقوق بخواند اما سرانجام راهبی اوگوستینی مذهب شد. او با موفقیت در دانشگاه ویتنبرگ تدریس کرد و در همان جا بود که در ۳۱ اکتبر ۱۵۱۷ سوال خود را درباره بحث در ۹۵ موضوع از اعتقادات و اعمال کلیسا اعلام کرد. او معتقد بود که نجات تنها از طریق ایمان ممکن است نه از طریق امور و مراسمی که کلیسا تلقین می‌کند و به اعمال کلیسا خصوصا در مورد بخشش گناهان اعتراض کرد. او مخالفان زیادی پیدا کرد ولی شاهزادگان آلمانی جانب او را گرفتند. او تورات و انجیل را به آلمانی ترجمه کرد و طرحی برای اصلاح کلیسا و تجدید سازمان آن ریخت. از همه مراسم کلیسا فقط غسل تعمید و عشاء ربانی را پذیرفت. خلاصه عقاید او را در کتاب آکسبورگ می‌توان دید. (حلبی، ج ۲، ۲۹۰-۲۹۱)

جان کالوین (۱۵۶۴-۱۵۰۹م) نیز از طرفداران سرسخت اصلاح مذهب بود او در ۱۵۳۶ کتاب نهادهای دین مسیح را نوشت. کالوین که در استراسبورگ استاد الهیات بود، یک کتاب توضیح المسائل و کتاب آداب الصلوه نوشت و تعدادی سرودهای مذهبی تهیه کرد. او در سازمان دادن مذهب پروتستان اهمیت والایی داشت. از نظر او خداوند در تاریخ و حیات و سرنوشت انسان تسلط مطلق دارد و شرایط نجات او تنها به دست خدا است (نه کلیسا) و همه مومنان در پیشگاه او یکسانند.

تا این برهه تاریخی، دوره شکل‌گیری نهضت پروتستان است و بسترسازی برای دوره حیات جدید علمی و ادبی افکاری که در پایان قرون وسطی ظهور کرد. این زمان، سرآغاز دوره رنسانس می‌شد که در سده ۱۶ با بیکن و دکارت آغاز گردید. پس از آن، این جنبش نوحاسته، در قرن هفدهم با ظهور لاک و هابز و پیدایش حقوق طبیعی ادامه یافت و در قرن هجدهم با منتسکیو، ولتر، روسو، کانت و... اوج گرفت. در این قرون البته متفکران بسیاری ظهور کردند که نام و آثار آنها در تاریخ اندیشه ضبط شده است ولی برخی اثرگذارتر و مشهورتر بودند. پیامبران روشنگری قرن شانزدهم، بیکن و دکارت بودند که در شماره بعد به بیان چکیده ای از افکار و تاثیرات آنها بر روند اندیشه سازی نوین پرداخته می‌شود.